

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

فرستنده: علی کاظمی

۰۵.۰۸.۱۰

قتل عام زندانیان سیاسی، کشتار نسلی که بعد از ۲۲ سال بار دیگر سر بر آورد





عطش رویش را پایانی نیست
گل اگر چه پای در خاک ولی سودای
پرواز دارد
بهار فرصت بی بازگشت رویش است
تو نیز از خاک سر برآور و یکباره قد بکش
میهن به سمت آرزوی زیبا شتابان است

مرداد ماه [اسد] سال ۶۷ در تاریخ زندان و زندانی در نظام ولایت از یاد نارفتنی است. از نخستین روزهای این ماه خمینی به یکی از فجیع ترین جنایات ضد انسانی خود یعنی قتل عام زندانیان سیاسی دست زد. زمینه‌های این کشتار بی‌رحمانه که يك توطئه سیاه برای يك نسل کشتی آشکار بود و به دستور خمینی انجام گرفت از سالها قبل فراهم شده بود. از روزهای نخستین مرداد ماه يك قتل عام سراسری از زندانیان سیاسی به راه افتاد و تا چند ماه بعد ادامه یافت. هدف اصلی این کشتار از بین بردن زندانیان مبارزی بود که طی سالیان با مقاومت قهرمانانه خود و تحمل سرفرازانه تمامی سختیها و شکنجه‌های قرون وسطائی دژخیمان برگی زرین از مقاومت و فدا در تاریخ انقلاب نوین میهنمان را رقم زده بودند. در این ایام سیاه هیأت‌های مرگ خمینی مرکب از سرسپرده‌ترین عناصر وزارت اطلاعات، دادستانی و مسؤلان زندانها با تمهیدات و تدابیر شدید امنیتی، اجرای طرحی را که از سالها پیش در نظر داشتند و از چند ماه قبل از مرداد ۶۷ تدارکش را دیده و مقدماتش را آماده کرده بودند، به‌طور متمرکز آغاز کردند. آنان در به اصطلاح محاکمه‌ای که چند دقیقه بیشتر به درازا نمی‌کشید حکم به دار آویختن قهرمانان اسیر را صادر می‌کردند.

در تهران، و زندانهائی همچون اوین و گوهردشت البته مرکز این کشتار بودند. اما هیچ زندان و شهر و روستائی در امان نماند. هیأت مرگ به تك تك آنها سر زد و تکلیف مبارزان اسیر را یکسره روشن کرد. آن چنان که پس از گذشت ۲۱ سال، هنوز هم ابعاد و اسرار این قتل عام هولناک در کم و کیف واقعی ناشناخته است. هنوز هزاران خانواده از سرنوشت فرزندان بی‌خبرند. هنوز رژیم آخوندها هیچ اطلاعی از سرنوشت هزاران زندانی سیاسی که نام و مشخصاتشان در زندانها و دادگاههای ثبت شده بود و محکومیت‌های مشخصی داشتند، به خانواده‌هایشان نداده است. این کشتار فجیع و بی‌سابقه با حکم کتبی، دستورهای روزانه و نظارت مستقیم شخص خمینی صورت می‌گرفت. در سراسر هفته‌هایی که این قتل عام جریان داشت، تمام پاسداران و مسؤولان زندان در آمادباش کامل به‌سر می‌پردند، تمام مرخصیها را لغو کرده بودند و جز يك خط تلفن که در اختیار «کمیسیون مرگ» قرار داشت، هیچ امکان ارتباطی دیگری وجود نداشت. به کارکنان اداری و نگهبانان و پاسداران دستور می‌دادند تا در حلق‌آویز زندانیان شرکت کنند و بر سروسینه شهیدان حلق‌آویز شده مشت بکوبند؛ تا هرکس چنان در این قساوتها شریک و آلوده باشد که اسرارشان را برملا نکند. تنها معدودی از زندانیان که شاهد مستقیم صحنه اعدامها بوده‌اند، جان به‌در برده‌اند. برخی از شاهدان در اثر روبه‌رو شدن با آن صحنه‌های فجیع تعادل روانی خود را از دست داده بودند و تا ماهها بعد قدرت سخن‌گفتن درباره آن را نداشته‌اند. تعداد انگشت‌شماری از این شاهدان توانستند از ایران خارج شده و در مقابل مراجع بین‌المللی شهادت بدهند. کثرت اعدامها چنان بود که از جمله هنگام حمل‌ونقل شهیدان به گورهای جمعی در حوالی علی‌آباد قم پیکر یکی از زنان مجاهد از وانتی که مملو از پیکرهای شهیدان بود بر زمین افتاد. پاسداران شماری از شاهدان را دستگیر و تهدید کرده بودند تا موضوع را در جائی نقل نکنند. شاهدان قضیه، که باقی ماندگان قربانیان هستند، موثق‌ترین کسان برای تحقیق هستند. درباره اردوگاههای مرگ نظیر داخو و آشویتس و بوخن والد تحقیقات زیادی شده و مطالب بسیاری نوشته شده است. اما در جریان نسل‌کشی شقاوت‌آمیز کشتار زندانیان توسط نظام ولایت و شخص خمینی با ابعاد و نمونه‌های دیگری از قساوت و شقاوت روبه‌رو هستیم. اما به اعتراف همه زندانیانی که از آن قتل عام جان به‌در برده‌اند، گزارش واقعی این قتل عام به همراه اجساد آن قهرمانان در زنجیر برای همیشه به خاک سپرده شده و آن چه مانده است فقط قطره‌ای از دریاست... آمار کسانی که در این دو – سه ماه اخیر به شهادت رسیدند ۳۰۰۰۰ نفر در محتاطانه‌ترین صورت عنوان شده است. یکی دیگر از زندانیان سیاسی می‌گوید: «از مدتها قبل لاجوردی خونخوار و حاج داوود، رئیس زندان قزلحصار، به کرات به ما گفته بودند که هرگاه سرنگونی نظام را احساس کنیم و تهدید جدی متوجه نظام باشد هیچ‌کدام از شما را زنده نمی‌گذاریم و همه تان را قتل عام می‌کنیم. آغاز فاجعه اولین علائم در نیمه دوم تیر ماه و اوایل مرداد، هنگامی که ملاقاتهای خانوادگی زندانیان به صورتی ناگهانی قطع شد، به‌چشم خورد. این، شروع اضطراب و سردرگمی برای بستگان زندانیان بود. حداقل در اوین، تمامی ملاقاتها، به استثنای چند ملاقات، از نزدیک به نیمه تیر، قطع شد. آهسته آهسته شایعات پیرامون قتل عام زندانیان سیاسی بر زبانها می‌افتد. این بی‌خبری حدود ۳ ماه ادامه می‌یابد. در این فاصله خانواده‌های زندانیان به زندانها مراجعه می‌کردند ولی توسط پاسداران برگردانده می‌شدند. برخی از آنان با خود لباس، دارو و پول به زندان می‌پردند. با این امید که بتوانند يك رسید امضاء شده از بستگان زندانی خود، دریافت کنند، که دلیلی برزنده بودنشان محسوب می‌شد. اما ناامید باز می‌گشتند. در داخل زندان، زندانبانان شایع می‌کنند يك «هیأت عفو» تشکیل شده و برای بررسی وضعیت زندانیان جهت اعلام عفو عمومی با زندانیان برخورد و مصاحبه خواهد کرد. کمتر کسی به این نظام دروغگو اعتماد داشت و این يك سوال بزرگ برای همه بود. حاکمیت چه نقشه‌ای در سر دارد؟ قدم بعدی چیست؟ ولی بوی خوبی به‌مشام نمی‌رسد. کمیسیون مرگ «هیأت عفو» از روز چهارشنبه ۵ مرداد

۶۷ کارش را در زندان اوین آغاز کرد. اولین سری از زندانیانی که در این روز به دیدن این هیأت رفتند همان شب اعدام شدند. هنوز اکثر زندانیان که در بندها قرار داشتند از آن چه که اتفاق می افتاد خبر نداشتند. بسیاری از زندانیان را از روزهای قبل به سلولهای انفرادی برده بودند. اما وقتی چند گروه از زندانیان با این هیأت به اصطلاح عفو دیدار کردند، به سرعت روشن شد آن چه هست «مرگ است و دیگر هیچ». و بی جهت نیست که زندانیان آن را «کمسیون مرگ» نامگذاری کرده اند. این کمسیون متشکل بود از: آخوند جعفرنیری رئیس شعبه اول دادگاه تهران، مرتضی اشراقی دادستان تهران، آخوند اسماعیل شوشتری رئیس سازمان زندانها و يك نماینده وزرات اطلاعات. يك زندانی که در سال ۷۷ آزاد شده و شاهد بسیاری از صحنه ها بوده است می گوید: «در بحبوحه قتل عام يك روز رئیس زندان گوهردشت وسط بند عریه می کشید که: "ما دیگر زندانی نخواهیم داشت. این حکم امام است. زندانی یا سر موضع است که اعدام می کنیم، یا بریده که آزاد می کنیم. دیگر کسی را در زندان نگه نمی داریم"». در همین رابطه مدتها بعد یکی از مسؤولان زندان به نام پاسدار حمید عباسی گفته است: «ما اگر می خواستیم حکم امام را اجراء کنیم باید چندمیلیون نفر را می گرفتیم و اعدام می کردیم. زیرا او گفته بود هر کس رادیو های ضد نظام را گوش می کند باید اعدام شود». کمسیون مرگ سه روز در اوین بود و سه روز به گوهردشت می رفت و برای تعیین تکلیف زندانیان دادگاه ویژه را برگزار می کرد. مدت دادگاه بسیار کوتاه بود. از چند دقیقه تجاوز نمی کرد و بیشتر به يك بازجویی شبیه بود تا دادگاه! یکی از نفراتی که در صحنه های محاکمه حضور داشت می گوید: چیزی که برای من در آن زمان تعجب آور بود این بود که در چهره زندانیان در حال اعدام هیچ نشانی از ترس نبود. آنها با آگاهی کامل به طرف چوبه های دار می رفتند. در صورتی که می توانستند باگفتن این که ما دیگر از راه مبارزه کوتاه آمده و بریده ایم از مرگ نجات پیداکنند ولی عجیب بود که با صلابت هر چه تمام تر به پای چوبه اعدام می رفتند. متقابلا ترس و اضطراب را می شد به راحتی در چهره مسؤولین زندان مشاهده کرد. همشان متناقض بودند که اینها دیگر چه کسانی هستند که با وجود این که طی سالیان این همه شکنجه را تحمل کرده اند ولی حتی به خاطر نجات جانشان هم که شده دست از آرمان خودشان بر نمی دارند.

در زندان اوین به وسیله ۶ جرتقیل و ۳ لیفتراک ۳۳ نفر را در يك لحظه اعدام می کردند. به هر جرتقیل تیر آهنی نصب شده بود. بر هر تیر آهن هم ۵ رشته طنابدار آویزان بود. بر روی میله های هر جرتقیل ۴ طناب دار وصل بود. يك جرتقیل هم در محوطه پارکینگ داخل تعمیرگاه قرار داشت که به عنوان زاپاس از آن استفاده می شد. يك روز به حیاط پشت رفت. دیدم تعداد زیادی جرتقیل آن جاست. بر روی هر کدام آنها ۱۵-۱۰ نفر را آویزان کرده بودند. يك لیفتراک هم اجساد را جمع می کرد. اجساد توسط پزشکی به نام عطاء فروغی (مسؤول وقت بهداری زندان اوین) و دکتر میرزائی (مسؤول دفتر لاجوردی) معاینه می شدند. پس از تائید شهادت، توسط کامیون چادر دار به بیرون از زندان حمل می شدند. این کامیونها را از پاسگاه ژاندارمری اوین گرفته بودند و تعدادی از آنها هم متعلق به خود زندان اوین بود. کار عمدتا از ساعت ۷.۳۰ صبح تا ۵ بعد از ظهر ادامه پیدا می کرد و روزهای آخر از پارکینگ محوطه اوین هم برای این کار استفاده می شد. بعد از این که زندانیان بند ۲ و ۴ و به خصوص هم اتاقیهای شاهسوندی متوجه شدند که او خبرچینی و جاسوسی می کند، شاهسوندی را به سالن ۶ فرستادند. یکی از مسؤولان زندان به من گفت که در سالن ۲ و ۴ آن قدر مورد نفرت قرار گرفته بود که ما احساس کردیم جانش در خطر است و او را جابه جا کردیم». گستردگی موج اعدامها و این واقعیت که در بسیاری از شهرستانها کلیه زندانیان سیاسی به جوخه اعدام سپرده شدند باعث شده که ابعاد اعدامها هیچ وقت به طور کامل روشن نشود. اعدامها آن چنان گسترده و توأم با قساوت و خشونت بود که حتی روی خود پاسداران هم تاثیر گذاشته بود. در یکی از این گزارشها آمده است: «پاسداری بود به نام حاج امجد

که در تند خوئی و سفاکی همه او را می‌شناختند. بعد از جریان قتل‌عام به صورت غیر قابل باوری ساکت و گوشه‌گیر شده بود و همه‌اش در فکر بود و سیگار می‌کشید. پاسدار و شکنجه‌گر دیگری بود به نام محمد انببختی که او هم وضعیتی مشابه داشت. بسیاری دیگر هم که در گذشته با شدت و کینه با زندانیان برخورد می‌کردند همین وضع را داشتند. به همین خاطر آنها را مرتب عوض می‌کرد و در يك جای ثابتی نگه نمی‌داشتند. یا اینکه سعی می‌کردند با پست و مقام بالاتر آنها را حفظ کنند». در گزارش دیگر آمده است: «پاسداری بود به‌نام مصیب. او را در سال ۶۰ همراه يك دسته پاسدار وحشی از لرستان به اوین آورده بودند. او چنان بی‌انگیزه شده بود که حتی حال گرفتن آمار روزانه را هم نداشت. پاسدار دیگری به‌نام مهدی راننده مینی‌بوس ملاقات بود. هر وقت که ما سوار مینی‌بوس می‌شدیم شروع می‌کرد. به خمینی و بقیه آخوندها فحش می‌داد و می‌گفت: "نمی‌گذارند برویم دنبال کارمان. هرچه استعفاء می‌دهم نمی‌گذارند بروم". پاسدار دیگری به‌نام عباس فتوت که بسیار مورد اعتماد و معاون رئیس يك بخش زندان بود، می‌گفت: «واقعیت این است که امروز دیگر کسی در جامعه، ما را قبول ندارد، ما هم خسته شده‌ایم می‌خواهیم برویم دنبال کارمان اما ما را ول نمی‌کنند، نمی‌دانیم چکار کنیم». صدائی که هرگز شنیده نشد همه زندانیانی که از قتل‌عام سال ۶۷ جان به در بردند در يك نکته متفق‌القول هستند. تعداد اعدامها بسیار بیشتر از آن چیزی است که تا به‌حال اعلام شده است. یکی از دلایل این مسأله اطلاعات اندک آنان و ماز وضعیت قتل‌های عام در شهرستانهاست. عفو بین‌الملل در گزارش خود از دریافت گزارش‌هایی از هزاران اعدام از میان زندانیان گروه‌های کردی در زندان ارومیه و صدها اعدام در سنندج خبر می‌دهد. شاهدانی که بعدها از شهرهای مختلف گزارش داده‌اند همگی تصریح می‌کنند کمتر شهری را می‌توان یافت که شماری از زندانیان سیاسی خود را در این نسل‌کشی پرشقاوت از دست نداده باشند. نکته بسیار مهم این است که توجه کنیم هر چند دوره بحرانی قتل‌عام حدود يك ماه و نیم بود اما بعد از آن نیز، تا چند ماه، اعدامها به صورت پیوسته و روزانه ادامه داشت. در آبان ۶۷ از اعدامهای باز هم بیشتری در شهرهای مختلف گزارش می‌رسید. بنا به این گزارشها که از منابع مختلف تأیید می‌شد، در فاصله ماههای مهر و آبان ۸۴ نفر در زندان مشهد اعدام شدند. همچنین در آبان ماه ۱۵۰ زندانی در زندان خرم‌آباد از جمله شهید رضا فیاض پور و در زندان تبریز ۲۱ تن از جمله شهید محمود هوشی اعدام شدند.

سایر اعدام‌هایی که به ثبت رسیده و خانواده هایشان هم تأیید کرده اند به قرار زیر است:

در ارومیه حدود ۴۰۰ زندانی اعدام و در کوه‌های اطراف شهر در دسته‌های ۳۰، ۲۰، ۱۰ نفره به خاک سپرده شد. از جمله این شهیدان می‌توان از هوشنگ پیرنژاد، رسول سلجوقی، بهمن شاکری احمد بانی‌جنگالو، ناصر بدری، احمد رحیمی، قاسمی شکرپازی (سلمان)، زنجانی و حنیف نام برد.

- در سمنان ۸ زندانی سیاسی در ملاءعام با جراثقال حلق آویز شدند. - ۱۸ زندانی در اراک، گروهی از زندانیان در رودسر، ۷ نفر از جمله در سمنان، دهها نفر در اهواز، ۱۸ تن در آستارا و گروه دیگری از زندانیان در شهرکرد به جوخه‌های اعدام سپرده شده‌اند.

- به‌دنبال يك بارندگی گور جمعی اجساد ۸۰ زندانی سیاسی اعدام شده در ۲ کیلومتری غرب جاده تهران- رشت کشف شد.

- گرمسار: دو کامیون پر از اجساد اعدام‌شدگان از زندانهای اوین و قزل حصار به بیابانهای اطراف شهر منتقل و در گور جمعی بزرگی دفن شدند.

- اندیمشک و بهبهان: ۳۳ تن از هواداران مجاهدین در اهواز، اندیمشک و بهبهان اعدام شدند که حداقل ۷ تن از آنان زن بودند. همزمان در بندر بوشهر نیز ۲۰ تن از زندانیان سیاسی اعدام شدند.

- سبزوار: ۲۹ تن از زندانیان سیاسی پس از مدتها اسارت اعدام شدند.

- شیراز و فسا: ۲۶ زندانی سیاسی که دوران محکومیت خود را می‌گذراندند در شهر فسا اعدام شدند. در زندان عادل آباد شیراز نیز ظرف یک‌روز در همین هفته‌ها ۱۴ تن اعدام گشتند.

- رودسر و کلاچای: به‌دنبال کشف ۱۰ جسد متعلق به زندانیان سیاسی در ۲ گور دسته‌جمعی در شهرهای کلاچای و رودسر، درگیریهائی میان اهالی و پاسداران رخ داد.

- تبریز: ۴ تن از مخالفان نظام در یکی از میدانهای شهر به‌دار آویخته شده و اجسادشان ۲۴ ساعت در ملاء عام به نمایش گذاشته شد.

- از زندانهای متعددی نظیر دیزل آباد کرمانشاه، وکیل آباد مشهد، گچساران، خرم‌آباد، کرمان و مسجد سلیمان می‌توان نام برد که کلیه زندانیان سیاسی محبوس در آنها را اعدام کرده‌اند.

- پاسداران یک گور بزرگ جمعی در نزدیکی جاده صومعه سرا، کسماء در گیلان، حفر و تنها در یک شب چند کامیون جنازه در آن دفن کردند.

- در حوالی جاده خاوران در نزدیکی تهران نیز عوامل «دادستانی انقلاب» اجساد گروه زیادی از اعدام‌شدگان را در مجاورت گورستان ارامنه دفن نموده بودند. به‌علت کم عمق بودن گورها، سگهای ولگرد برخی از اجساد را از خاک بیرون کشیده و محل این گورها نمایان شد.

- در اصفهان پاسداران اجساد اعدام‌شدگان سیاسی را در دسته‌های ۱۰۰، ۶۰ و ۴۰ نفری به گورستان باغ رضوان آورده و در گورهای دسته‌جمعی دفن نمودند.

- در تهران نیز در قطعه ۹۳ گورستان بهشت زهرا عوامل نظام ولایت اجساد تعداد زیادی از اعدام‌شدگان را در یک کانال بزرگ دفن کردند. در قطعه‌های ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹ این گورستان محل دفن تعداد قابل توجهی از زندانیان اعدام شده توسط خانواده‌هایشان کشف شده است.

- در ابهر ۹۴ تن، از اهالی خزانه (جنوب تهران) ۶۰ تن، از ساکنین خیابان ری ۴۰ تن و از ساکنین محله نوروزخان در بازار تهران ۱۱ تن اعدام شده‌اند.

- در شاهین‌شهر طی ماههای اخیر ۷۰۰ تن اعدام شده‌اند. در آخرین روزهای سال ۶۷ در یک روز ۱۰ تن از جوانان مبارز در ۳ نقطه شهر اسلام‌آباد در ملاء عام حلق‌آویز شدند و در شهر لاهیجان ۴۰ نفر تیرباران شدند.

- در میان روحانیون ضد نظام یزیدی که اعدام شدند نامهای حجت‌الاسلام سیدحسین مرتضوی، حجت‌الاسلام محمد حسن مشکوة و حجت‌الاسلام اثنی عشری به چشم می‌خورد.

- در بهمن ماه ۸۰ تن از زندانیان سیاسی در بندر عباس اعدام شدند. ۵ روز پیش از آن در ۱۷ بهمن‌ماه نیز ۱۶ تن دیگر از زندانیان سیاسی در همین شهر به‌دار آویخته شده بودند.

- در همین ماه در اطراف شهر چالوس چندین گور جمعی حاوی اجساد اعدام‌شدگان توسط روستائیان بومی کشف گردید. توجه رهگذران به محل یکی از گورها زمانی جلب شد که از کنار جاده تهران - چالوس تا نزدیکی گورهای مذکور تعداد بسیار زیادی دمپائی آغشته به خون زندانیان اعدام شده پیدا شد. این مسأله از شتابزدگی عوامل نظام ولایت در تخلیه و دفن اجساد اعدام‌شدگان حکایت می‌کرد.

- در اسفند ماه سال ۶۷ اعدام زندانیان سیاسی در شهرهای اصفهان، تبریز، اهواز، بابل، لاهیجان، بندر انزلی، و زنجان ادامه داشت. در بهبهان وقتی که عوامل نظام ولایت اسامی برخی از اعدام‌شدگان را در برابر گروهی از

خانواده‌های آنان اعلام می‌کردند میان پاسداران و بستگان شهیدان درگیری به‌وجود آمد و متعاقباً ۲۵ نفر توسط پاسداران دستگیر شدند.

- طی همین روزها ۱۰ نفر از زندانیان سیاسی در میدان شهرداری چالوس در ملاءعام به‌دار آویخته شدند. در لاهیجان ۴۰ نفر از جوانان مبارز از جمله محمد سمیع‌زاده‌هیجی (معروف به سمیع‌زادگان)، رضا کارگر شعاعی‌روی (با نام مستعار فریدون شعاعی)، محمد مهدی پور، حجت لطیفی، سعید صداقت و حسین حقانی که همگی دوران محکومیت خود را می‌گذراندند تیرباران شدند و در کاشان تنها ظرف یک شب ۱ زندانی سیاسی (از جمله یک مادر به‌اسم زهرا ناظری) اعدام شدند.

- یک زندانی سابق در زندان دستگرد اصفهان به عفو بین‌الملل گفته است: «در فاصله ماههای مرداد تا آذر، پاسداران تقریباً هر روزه به بند آنها در زندان آمده و یک لیست تا ۱۰ نفره را صدا می‌زدند. این افراد را به بیرون اتاق برده و دیگر هرگز مجدداً دیده نمی‌شدند. زندانیان نمی‌دانستند برسر کسانی که برده می‌شوند چه می‌آید، ولی پاسداران می‌گفتند آنها اعدام می‌شوند.

-بعدها، زندانیانی از سایر زندانها (زندانهای استان اصفهان) به زندان دستگرد منتقل شدند، و با خود اخبار وقایع مشابه در زندانهای دیگر را به زندانیان دستگرد رساندند». به عنوان مثال یک گزارش از مشهد حکایت از اعدام ۱۵۹ نفر در یک نوبت می‌کند. یکی از جلادان زندان وکیل‌آباد در یک تماس تلفنی به مرکز گزارش داده است: «موجودی مشهد تمام شد». وضعیت در شهرستانهای دیگر نیز به همین قرار بوده است. در گزارشی از شیراز آمده است: «وقتی خیر کشتارها به مردم و خانواده‌های اسیران رسید به زندان مراجعه کردیم. جلادان گفتند: "آیا انتظار دارید به شما نقل و نبات بدهیم؟ ما در یک روز، یک جا ۸۶۰ نفر را کشتیم. شما هم اگر مجلس ختم بگیرید خانه‌تان را با بلدوزر صاف می‌کنیم"».

- در گیلان نیز مردم به یکدیگر خبر می‌داده‌اند که ۳ هزار نفر اعدام شده‌اند. این شایعات خود مبین گستردگی و وسعت اعدام‌هاست. گزارشهای دیگری از سایر شهرستانها در دست است که نشان می‌دهد: در شاهرود در یک گور جمعی اجساد ۶۵ نفر پیدا شده است، در گچساران در یک نوبت ۳۰ نفر را اعدام کرده‌اند، در سنقر ۱۵ نفر، در خرم‌آباد (در آبانماه) ۱۵۰ نفر، در قائمشهر (در آبانماه) ۷۰ نفر، در ابهر و خرمدره ۱۴ نفر در گرگان (تا سوم آذر، ۲۰ نفر)، در کازرون در یک نوبت ۱۱ نفر و در یک نوبت دیگر ۲۵ نفر، در اراک ۲۳ نفر، در سمنان ۱۹ نفر و در همدان ۳۷ نفر اعدام شده‌اند. به گزارش عفو بین‌الملل: «...یک زن به عفو بین‌الملل گزارش کرد که چگونه وی جسد یک مرد اعدام شده را با دستان خالی زمانی که در قسمتی از گورستان موسوم به لعنت‌آباد واقع در جاده خاوران تهران در مرداد ۶۷ زمانی که به‌دنبال جسد شوهرش می‌گشت از خاک بیرون کشیده است. این گورستان خاص اجساد زندانیان سیاسی اعدام شده است... دسته‌های اجساد، پارهای با لباس، بعضی در کفن، در گورهای بدون علامت و کم‌عمق در قسمتی از گورستان که خاص زندانیان سیاسی چپ‌گرای اعدام شده است دفن شده بودند... سرگیجه‌آور بود ولی من با دستان خالی مشغول حفر شدم زیرا برای من و برای دو فرزند خردسالم مهم بود که محل گور همسر را بدانم... او جسدی را از زیر خاک بیرون آورد که صورتش پوشیده از خون بود اما وقتی وی خون را تمیز کرد متوجه شد که جسد شوهرش نیست. سایر خویشاوندانش که از گورستان بازدید کرده بودند چند روز بعد محل گور همسرش را یافتند». براساس یک گزارش دیگر در ۱۴ بهمن ۷۵ در منطقه خاوران واقع در جنوب تهران در جریان خاک‌برداری عادی توسط شرکت راهسازی آوند یک گور بزرگ جمعی کشف می‌شود. این گور حاوی اجساد چند صد تن از اعدام‌شدگان قتل‌عام مرداد و شهریور ۶۷ بوده است. به دنبال انتشار این خبر گروه کثیری از

مردم برای تماشای این گور جمعی به خاوران هجوم می‌برند ولی نیروی انتظامی و امنیتی به سرعت خاوران را در محاصره خود گرفته و با تیراندازی هوایی مردم را پراکنده می‌کنند. در روز بعد نیز شماری از کارکنان شرکت راهسازی را به اتهام انتشار این خبر در میان مردم، دستگیر می‌کنند. بهای شرف در این کشاکش شورانگیز انسانی، نسلی پاکباز و شجاع در برابر ارتجاعی خونریز و ددمنش صف آرائی کرده است. نبرد البته نبردی نابرابر بود و این نسل راه دیگری نداشت جز آن‌که بهای لحظه لحظه پایداری و شرف خود را با خون بپردازد. و اگر شهیدان آزادی يك ملت را در زمره فاتحان فردای میهنشان بدانیم، آن‌گاه بازنده اصلی را به درستی باز خواهیم شناخت. قهرمانان آزادی و پیشگامان رهائی ملتها همواره ناگزیر از دست شستن از جان و مال و خانمان خود می‌باشند و با آغوشی باز رنج اسارت و داغ شکنجه و اعدام را می‌پذیرند. اما در تحلیل نهائی آنان هستند که به یمن مقاومتشان زندانبان و شکنجه‌گر را به زانو در می‌آورند. و این دژخیمان و دیکتاتورها هستند که در برابر پایداری و پاکبازی قهرمانان آزادی سر فرود می‌آورند. ما در نسل کشتی سیاه و پر شقاوت خمینی در سال ۶۷ که ۳۰ هزار اسیر مظلوم و در عین حال قهرمان و سرفراز به جوخه اعدام سپرده شدند يك نمونه درخشان این مقاومت را می‌بینیم. و اکنون ادامه دهندگان آن نسل بعد از ۲۱ سال می‌خواهند این راه پر فراز و نشیب و البته پر افتخار را به انتها رسانده و نظام پلید ولایت فقیه را به زیر بکشند و ضربه نهائی را بر آن فرود آورند. از مقاومت قهرمانانه قیام زنان و جوانان این مرز و بوم از سال قبل تا کنون به این نتیجه میرسیم که این مقاومت ابتر و بی آینده نبوده و نیست و سابقه ۳۰ ساله را طی کرده و نسل جدید پرچمدار آن است.

عصر شیخ آخر به سر آمد کنون

آنکه از رگهای من نوشید خون

در خطوط چهره ام اینرا بخوان

شیخ ظالم سرنگون است ، سرنگون

مرداد ماه [اسد] ۱۳۸۹